

## روسیه‌شناسی در دوره شوروی و پس از آن: تحولات و درس‌ها

مهدی سنایی\*

دانشیار گروه روسیه دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت ۸۸/۲/۱۰ - تاریخ تصویب ۸۸/۵/۱۲)

### چکیده

اگرچه روس‌شناسی در قرن‌های گذشته به شکل‌های مختلف در آکادمی‌های جهان وجود داشت، اما تنها در نیمه دوم قرن بیستم بود که محافل دانشگاهی عمده در اروپا و آمریکا با جذب برخی دانشمندان و نویسندگان مهاجر از شوروی توجه جدی نسبت به شناخت شوروی و تحولات جاری در آن نشان دادند. برای این محافل و مراکز علمی شناخت شوروی به عنوان بزرگ‌ترین دشمن لیبرالیسم، سرمایه‌داری و دموکراسی که پایه‌های اصلی جوامع نوین و همچنین حکومت‌ها در اروپا و آمریکا بودند بسیار اهمیت داشت. فروپاشی شوروی به همان اندازه که اقلیم سیاست و حتی مفاهیم سیاسی را در جهان دستخوش تحول کرد و روابط بین‌الملل را با دگرگونی اساسی مواجه کرد، شوروی‌شناسی را نیز زیر سؤال برد و مراکز روسیه‌شناسی را نیز دچار بحران کرد. از آن رو که وقوع این فروپاشی در چارچوب نظریه‌های شناخته شده نمی‌گنجید، پس از زوال بلوک شرق و ظهور پدیده نظم نوین و تک‌قطبی در جهان، برخی مفاهیم و روندهای مورد ادعای اروپا و آمریکا همیشگی، همگانی و پایدار شمرده شد.

### کلید واژه‌ها

روسیه‌شناسی، شوروی، شوروی‌شناسی، پسا‌شوروی، آمریکا، اروپا

### مقدمه

روسیه‌شناسی در جهان از جمله مفاهیم پیچیده در حوزه علوم اجتماعی و سیاسی است. این پیچیدگی نه از ابهام در فهم آن بلکه در شکل‌گیری و سرنوشت آن و همچنین از درآمیختن آن با ظهور یکی از بزرگ‌ترین مکاتب سیاسی - اجتماعی یعنی مارکسیسم در شوروی و همچنین پدیدار شدن و افول یکی از بزرگ‌ترین امپراتوری‌های تاریخ ناشی می‌شود. اگرچه روس‌شناسی در قرون پیشین به شکل‌های مختلف در آکادمی‌های جهان وجود داشت، اما تنها در نیمه دوم قرن بیستم بود که محافل دانشگاهی عمده در اروپا و آمریکا با جذب برخی دانشمندان و نویسندگان مهاجر از شوروی توجه جدی نسبت به شناخت شوروی و تحولات جاری در آن نشان دادند.

فروپاشی شوروی به همان اندازه که اقلیم سیاست و حتی مفاهیم سیاسی را در جهان دستخوش تحول کرد و روابط بین‌الملل را با دگرگونی اساسی مواجه کرد، شوروی‌شناسی را نیز زیر سؤال برد و مراکز روسیه‌شناسی را نیز دچار بحران کرد. فروپاشی شوروی که از جانب شوروی شناسان پیش‌بینی نشده بود و بعدها خود به یکی از موضوعات اصلی مورد توجه روسیه‌شناسان در جهان تبدیل شد، باعث بازنگری در نظریه‌های شناخته شده و مورد توافق در زمینه حکومت و انقلاب نیز شد (زادوخین، ۱۳۸۴، صص ۸۳-۷۶). اما نکته اصلی این است که روس‌شناسی در دوره پس از شوروی با چه وضعیتی رو به رو شده و چه ویژگی‌هایی دارد؟ در واقع، هدف اصلی این مقاله ترسیم این وضعیت و ویژگی‌ها در دوره پسا شوروی است تا از رهگذر آن بتوان به ژرف‌اندیشی بیشتر در این مقوله و درباره منافع ملی جمهوری اسلامی ایران رسید.

در این مقاله عوامل مختلف مرتبط با روسیه‌شناسی اعم از سیر تاریخی و تحولات آن، علل و دلایل شکست نسبی شوروی‌شناسی و ارتباط روسیه‌شناسی و فروپاشی شوروی با تغییر رویکردها در حوزه‌های علوم اجتماعی و سیاسی بررسی می‌شود. همچنین تلاش خواهد شد که تصویری هرچند مختصر از وضعیت فعلی روسیه‌شناسان در جهان عرضه شود.

### سیر تحول روس‌شناسی

روسیه‌شناسی در جهان سابقه‌ای به نسبت طولانی دارد. شناخت روسیه تا پیش از تشکیل اتحاد جماهیر شوروی یکی از طریق سفرنامه‌هایی که توسط برخی نویسندگان و

دیپلمات‌های اعزامی به این کشور نگاشته شده حاصل می‌شده است و دیگر با ادبیات روس و رمان‌های بزرگان ادب روس که در تمام دنیا خوانندگان بسیاری را به خود جذب کرده است. از نگاه اروپا به روسیه سفرنامه‌ها تا پیش از قرن هیجدهم میلادی اهمیت بسزایی داشته است و عمده‌ترین منبع برای مطالعه ویژگی‌های جامعه روسیه تلقی می‌شوند و به ویژه آنکه این دولت گسترده که نطفه آن در کیف شکل گرفته بود، به سرعت به سوی جنوب در حال گسترش بود و این گسترش رو به جنوب در بر گرفتن اقوام و فرهنگ‌های بیشتر را نیز به همراه داشت که به طور طبیعی به پیچیدگی و دشواری بیشتر فهم روسیه کمک می‌کرد.

اما از اواخر قرن هفده و اوایل قرن هجدهم میلادی که پتر کبیر درهای ارتباط روسیه را به روی اروپای غربی گشود، تلاش کرد روسیه را به سبک کشورهای فرانسه و آلمان مدرنیزه کند و شهر سن‌پترزبورگ را در بخش غربی روسیه به عنوان نماد غربگرایی روسیه و به شکل پنجره‌ای رو به اروپای غربی بنا نهاد. روسیه از آن حالت جهان نامفهومی که در گذشته برای اروپاییان داشت خارج شد و به شکل‌های مختلف با کشورهای اروپای غربی پیوند برقرار کرد. پس از این، روسیه نیز که نیمه توسعه یافته و نیمه نوشته بود، به یک بازیگر اصلی تحولات اروپا و جهان تبدیل شد و پیوندهای خود را در قالب دوستی و دشمنی با کشورهای مختلف این منطقه حفظ کرد.

پس از این، خانواده سلطنتی روسیه پیوندهای خویشاوندی با دربارهای اروپایی برقرار کرد و بهره‌های فراوانی از ویژگی‌های فرهنگی کشورهای اروپای غربی برد. به ویژه دولت‌های اتریش مجار و فرانسه به عنوان الگوی مورد توجه روس‌ها مورد تقلید قرار گرفتند. برقراری این پیوند کمک کرد که اروپای غربی و روسیه شناخت متقابل بیشتری نسبت به هم کسب کنند و به این صورت دستگاه‌های دیپلماتیک این کشورها دپارتمان‌های مربوط به کشورهای متقابل را فعال کردند و از آن راه متابعی برای شناخت متقابل نیز فراهم شد. از قرن نوزدهم میلادی نیز دپارتمان‌های دانشگاهی برای آموزش زبان و فرهنگ روسیه در کشورهای اروپایی غربی ایجاد شد و به این وسیله رشد چشمگیری در روسیه‌شناسی این کشورها پدیدار شد. به طور متقابل پتر کبیر در دستگاه دیپلماسی خود دپارتمان‌های اروپای غربی و همچنین شرق‌شناسی را فعال کرد و در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی محافل آکادمیک در سن پترزبورگ شعبه‌های کشورشناسی مربوط به مناطق ذکر شده و از جمله ایران را نیز تأسیس کردند (نقیسی، ۱۳۶۷).

ادبیات روس نیز تا پیش از قرن بیستم نقش بسزایی در ایجاد شناخت نسبت به

روسیه در دنیا داشته است. شاهکارهای ادبیات روس مورد توجه خوانندگان بسیاری در اقصی نقاط جهان بوده و به عنوان بخشی از ادبیات برتر دنیا نام روسیه را نیز در اذهان یادآور می‌شده است. اگرچه این ادبیات بیش از آنکه بخشی از ادبیات برای شناخت روسیه تلقی شوند به عنوان بخشی از شاهکارهای ادبیات دنیا مورد توجه بوده‌اند. اما سفرنامه‌ها در کشورهای شرق و جنوب از جمله در ایران تا اوایل قرن بیستم اهمیت خود را به عنوان منبع منحصر به فرد در زمینه روسیه‌شناسی حفظ کردند. از جمله این سفرنامه‌ها در ایران می‌توان به «سفرنامه ابن بطوطه»، «سفرنامه ابن فضلان»، «مرآت الاحوال جهان نما»، خاطرات شاهزادگان و نمایندگان قاجار و ... اشاره کرد.

این موضوع به ویژه از زمان حضور روس‌ها در جنوب قفقاز و جنگ‌های دو کشور به طور جدی‌تر آغاز و رفت و آمدها میان مقامات و فرستادگان دو کشور به شناخت بیشتری از یکدیگر منجر شد. از میان آن سفرنامه‌ها می‌توان به «سفرنامه خسرو میرزا قاجار به پتربورگ»، «سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی به روسیه»، «سفرنامه میرزا صالح شیرازی» و «سفرنامه حاج سیاح» اشاره کرد. تا قرن نوزدهم بسیاری از مسافرت‌های ایرانیان به اروپا از طریق دریای خزر، رود ولگا و روسیه صورت می‌گرفت و همین موضوع نوشته‌های گوناگونی را نظیر سفرنامه ناصرالدین شاه و ... که داستان سفر روسیه نیز در آنها آمده به دنبال داشته است. این روند در قرن بیستم نیز آثار محدودی را در شناخت روسیه به وجود آورد که یکی از مهم‌ترین آن را می‌توان «سفرنامه روس» اثر جلال آل احمد دانست.

در اوایل قرن بیستم، شوروی‌شناسی<sup>۱</sup> به عنوان یک رشته دانشگاهی در دانشگاه‌های اروپای غربی و آمریکای شمالی آغاز به کار کرد. هدف عمده از تأسیس این مراکز شناخت شوروی به عنوان پدیده‌ای بود که سرمایه‌داری و لیبرالیسم را به چالش می‌کشید. شناخت شوروی در این دوره از آن رو اهمیت داشت که انقلاب مارکسیستی که از دیدگاه نظریه‌پردازان آن جبر تاریخی بود، در همه جوامع به تدریج اتفاق می‌افتاد، در این سرزمین آن هم قبل از شکل‌گیری جامعه سرمایه‌داری رخ داده بود. شوروی‌شناسان در این دوره بیشتر درصدد شناخت انقلاب بلشویکی و تحلیل آن در چارچوب تئوری‌های انقلاب بودند. از سوی دیگر برای این دانشمندان تحلیل نقش شوروی در معادلات استراتژیک بین‌المللی تعیین‌کننده بود (Labeledz, 1989).

شوروی‌شناسی پس از جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد و با رونق یافتن مراکز

شوروی‌شناسی در دانشگاه‌های آمریکا به ویژه در دانشگاه هاروارد، کلمبیا و جورج واشنگتن اشتهار یافت، چنانکه بسیاری از نویسندگان آغاز شوروی‌شناسی را در دوره پس از جنگ جهانی دوم می‌دانند. با تأسیس مؤسسه روسیه‌شناسی در دانشگاه کلمبیا در ۱۹۴۶ مطالعات منطقه‌ای شوروی جایگاه ویژه‌ای یافت. این مطالعات از آن رو که ادامه پژوهش‌هایی بود که در ضمن جنگ جهانی دوم آغاز شد، بیشتر رویکرد سیاسی و نظامی داشت و بیشتر توان استراتژیک نظامی روسیه و نقش این کشور را در توازن قوا و معادلات بین‌المللی بررسی و به طور مشخصی تعیین قابلیت‌های شوروی و شناخت اهداف آن را دنبال می‌کرد.

آمریکا در نیمه دوم قرن بیستم، به صورت مرکز اصلی شوروی‌شناسی در جهان درآمد. در این زمینه هماهنگی و پیوند جدی نیز میان ادارات ضد جاسوسی در دستگاه‌های امنیتی و نظامی و مراکز تحقیقاتی دولتی و دانشگاهی فراهم شده بود. حساسیت بسیار زیاد ضد کمونیستی نیز که در این کشور وجود داشت و مبارزه گسترده‌ای که در سراسر جهان میان دولت اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحد آمریکا در جریان بود، ضرورت شناخت این دشمن را نیز برای سیاستمداران و دانشمندان آمریکا ضروری‌تر می‌کرد (سجادپور، ۱۳۷۳، صص ۶-۴).

پیوستن گروه قابل توجهی از مهاجران از شوروی به این مراکز علمی از یک سو بر توان این مؤسسه‌ها می‌افزود و تحقیقات آنها را مستندتر می‌کرد و از سوی دیگر جنبه ایدئولوژیک بیشتری به آن می‌بخشید. پژوهش‌های شوروی‌شناسی در آمریکا در پایان دهه هفتاد میلادی موضوع محور و بسط‌یافته بود، اما پس از آن مکانیزه شد و با علوم اجتماعی به صورت گسترده‌تری ادغام شد. روس‌شناسی در دهه ۸۰ توانست با بهره‌گیری از تخصص‌های گوناگون چون جامعه‌شناسی، اقتصاد و علوم سیاسی حجم عمده‌ای از پژوهش‌ها و نظریه‌پردازی‌ها را فراهم کند و در واقع حالت بین‌رشته‌ای<sup>۱</sup> پیدا کرد. در این دوره شوروی‌شناسی شکل ارگانیک یافت و متخصصان مختلف، هر یک به تحلیل و بررسی زاویه‌ای از تحولات زندگی سیاسی و اقتصادی شوروی می‌پرداختند (Cichock, 2003, p. 3).

مراکز تحقیقاتی شوروی‌شناسی در دوره پس از جنگ دوم زیر‌عنوان شوروی‌شناسی، روسیه‌شناسی، شوروی و اروپای شرقی و همچنین اسلاو‌شناسی فعالیت می‌کردند. دانشمندان در این مراکز زمان زیادی را صرف بحث و گفتگو درباره ماهیت جامعه،

1. Interdisciplinarity

اقتصاد و سیاست در شوروی کردند و روش‌های تحقیق به کار گرفته شده در این زمینه به اندازه خود اتحاد جماهیر شوروی متنوع اند. در این مجموعه دانشمندان مختلفی از گروه مهاجران که از کشورهای بلوک شرق و یا اتحاد جماهیر شوروی مهاجرت کرده و یا اخراج شده بودند گرفته تا جامعه‌شناسان رفتارگرا، نظریه‌پردازان همه‌گرایش‌های لیبرال، میانه و محافظه‌کار و همچنین روزنامه‌نگاران و سیاست‌شناسان حضور داشتند. اگرچه بسیاری از پژوهش‌های انجام شده طی چهار دههٔ متمادی تجزیه و تحلیل‌های بی‌طرفانه را هدف قرار داده بودند، اما واقعیت این است که بیشتر آنها گرایش ایدئولوژیک یا به عبارت دیگر رویکرد ضدکمونیستی بسیاری داشتند و به میزان زیادی تحت تأثیر ملاحظات سیاسی قرار داشتند. در نیمهٔ دههٔ ۸۰ و با روی کار آمدن میخائیل گورباچف، تغییرات چشمگیری در شوروی رخ داد و مطالعات شوروی‌شناسی را با اطلاعات گسترده دسترسی به منابع و بینش‌های جدید همراه کرد. در ابتدا با اکره و سپس با سرعتی شگفت‌انگیز نظام اتحاد جماهیر شوروی شروع به تغییر کرد. با این تغییرات هیجان‌بی‌سابقه و تمایل دوباره‌ای در سیاست، اقتصاد و جامعه شوروی و سپس در مطالعات مشابه در زمینه روسیه و شوروی به وجود آمد.

این موضوع اهمیت زیادی دارد که همگام شدن با این تغییرات چالش روش‌شناختی بزرگی برای مطالعات شوروی‌شناسی بوده است. مطالعات شوروی همیشه جایگاه منحصر به فردی در سیاست مقایسه‌ای داشته است و برای سالیان طولانی حتی تا به امروز مطالعه روسیه به عنوان موضوعی منحصر به فرد در نظر گرفته شده است. اگرچه ادعا می‌شود که مطالعات شوروی در ارتباط با رشته‌های عمومی است، اما هیچ یک از روش‌های تحقیق اصلی که از رشته‌های عمومی جدا شده باشد، قادر به تجزیه و تحلیل تحولات شوروی نبوده است. از ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ میلادی مطالعات شوروی شامل تحقیقات تجربی معین نبوده است. هرچند که موارد استثنایی در آثار مرل فینسود<sup>۱</sup> و آلکس اینکلِس<sup>۲</sup> دیده می‌شود. در اواخر دههٔ ۹۰ نیز که تحقیقات تجربی در این حوزه گسترش یافت، مطالعات شوروی به عنوان یک حوزه تحقیقاتی سازمان‌یافته از دیگر زیر رشته‌های علوم سیاسی عقب ماند (Cichock, 2003, p.3).

در دو دههٔ پایانی عمر اتحاد جماهیر شوروی، بنیان تحلیلی قاطعی بر مبنای نظریه‌ها، تجزیه و تحلیل‌های سیستماتیک و مطالعات موردی شکل گرفت. مطالعاتی که در مورد

1. Merle Fainsod

2. Alex Inkeles

اقتصاد شوروی انجام شد، پیچیده‌ترین آنها بود که برخی بر اساس نظریه سیستم و برخی بر اساس توسعه تاریخی شکل گرفته است. همچنین نظریه‌های جامعی درباره جامعه اتحاد جماهیر شوروی توسط دانشمندان علوم اجتماعی ارائه شد. در دهه ۸۰ این پژوهش‌ها به وسیله موجی از اطلاعات واقعی که به دلیل پویایی درونی شوروی در دسترس قرار گرفته بود غنی شده است.

این پویایی در همه سطوح شکل گرفت. تلاشی که از سوی نخبگان برای اصلاح سیاست‌ها و روش‌ها در شوروی آغاز شد، به طور فزاینده‌ای شامل بخش‌های گسترده‌ای از کل جامعه شوروی نیز شد. تصمیم‌گیری برای باز کردن فضای سیاسی و اجازه فعالیت به رقبا یکی از تحولات عمده بود که ابتدا از درون حزب کمونیست آغاز شد و سپس لایه‌های اجتماعی را در بر گرفت. روند تحولات چنان شتاب گرفت که نظام حزبی قادر به تنظیم دستورالعمل مناسب برای تغییرات نبود. بخش قابل توجهی از مطالعات شوروی‌شناسی به ویژه در دهه هشتاد تعقیب و بررسی این تغییرات و روند انتخابی شدن امور در اتحاد جماهیر شوروی است.

با اجرای برنامه گلاسنوست<sup>۱</sup> و پرسترویکا<sup>۲</sup> توسط گورباچف این تحولات و تغییرات که در تناقض با مبانی و ساختارهای نظام شوروی بود، چنان شتاب گرفت که نظام حاکم شوروی نتوانست چارچوب نوینی برای حفظ اتحاد در قالب آن تعریف کند. مطالعات شوروی‌شناسی با رویکرد جریان انتخابی شدن نمی‌تواند تحولات این سرزمین بزرگ را به طور دقیق تشریح کند. این رویکرد اگر درباره فدراسیون روسیه نیز تا اندازه‌ای در کشف حقیقت توفیق داشته باشد، نمی‌تواند به نتیجه یکسانی در سایر جمهوری‌های داخل شوروی در قفقاز و آسیای مرکزی دست یابد.

در مطالعات شوروی از مطالعات نخبگان نیز به عنوان یک رویکرد دیگر برای تکمیل تجزیه و تحلیل‌ها بهره گرفته شده است. مطالعه اولیه نخبگان در اتحاد جماهیر شوروی با بررسی «دولت روسیه»<sup>۳</sup> و یا بر اساس گفته دارل هامر<sup>۴</sup> با تجزیه و تحلیل مدارک پروتکل مشخص می‌شود. مطالعه رفتار رهبران شوروی، دیدگاه‌های آنها و حتی ظاهر فیزیکی آنها و چگونگی تعامل آنان در مراسم عمومی و در دید دیگران اهمیت بسیاری داشته است. این مطالعات هرچند یک روش‌شناسی منسجم را ایجاد نکرده، اما با

- 
1. Glasnost
  2. Perestroika
  3. Kremlinology
  4. Darell Hammer

توجه به اینکه در نظام سیاسی شوروی سیاستگذاری فقط در سطوح عالی رهبران شکل می‌گرفت و همیشه جنبه‌هایی از رمز و ابهام را با خود داشت مورد توجه قرار گرفته است. از میان پژوهش‌های انجام گرفته می‌توان تحقیق کارل لیندن<sup>۱</sup> درباره خروشچف و پژوهش «والری بونس»<sup>۲</sup> درباره تغییرات رهبران یا اظهارات جورج بر سلور<sup>۳</sup> درباره الگوهای منسجم رفتار رهبران را نام برد (Billington, 2004, pp. 67-71).

با وجود محدودیت‌هایی که روش‌شناسی مطالعات نخبگان داشتند، این رویکرد در دوران گذر پیش از فروپاشی، همچنان جذابیت خود را حفظ کرد. به موازات آن تجزیه و تحلیل تاریخ‌نگاری و سبک ژورنالیستی نیز گسترش یافت و یک نوع هم‌تکمیلی نیز میان رویکرد تاریخ‌نگاری و روزنامه‌نگاری با مطالعات نخبگان برقرار شد. اگرچه مطالعات نخبگان در تعیین اینکه چه عواملی در تصمیم‌گیری‌های میانی و یا منطقه‌ای و محلی تأثیرگذار بوده‌اند ناکام بوده است، اما همچنان اهمیت خویش را حفظ کرده است، چنانکه روسیه پس از شوروی نیز به صورت غالب از طریق دو چهره عمده یعنی یلتسین و پوتین و گرایشی که شخصیت آنها عرضه می‌کنند شناخته می‌شود (Cichock, 2003, p. 4).

یک رویکرد دیگر در مطالعات شوروی بررسی فرهنگ‌های سیاسی و شیوه‌های شکل‌گیری آنها بوده است. پیش فرض این رویکرد توجه به این واقعیت است که هر نظام سیاسی صاحب یک فرهنگ سیاسی ویژه است که از طریق شیوه تخصیص و توزیع منابع تعیین می‌شود. سیدنی وربا<sup>۴</sup> معتقد است که «فرهنگ سیاسی مجموعه باورهای تجربی، سمبل‌های گویا و ارزش‌هایی است که وضعیت‌هایی را تشریح می‌کند که در آن فعالیت‌های سیاسی رخ می‌دهد» (Wallace, 1993). به این ترتیب باورهای ذهنی ما نسبت به سیاست و پیش‌زمینه‌های ذهنی ما در تحلیل‌هایی که ارائه می‌دهیم بسیار تأثیر گذارند. برای مثال ارزش‌های ضد کمونیست و ضد شوروی برای طیف وسیعی از دانشمندان همچون زیگینو برژینسکی<sup>۵</sup> دانشمند علوم سیاسی لهستانی تبار اهل آمریکا بسیار تعیین‌کننده بوده است. همچنین ریچارد پاییز<sup>۶</sup> از نقطه نظر محافظه‌کارانه خویش برای بسط بینش‌های روشن و خالی از تعصب درباره سیاست در شوروی بهره گرفت. برای گروهی از دانشمندان نیز گرایش‌های شدید ضد شوروی ایشان در بررسی‌هایی که

- 
1. Carl Linden
  2. Valeri Bunce
  3. Georg Berselor
  4. Sidney Verba
  5. Zbigniew Brzezinski
  6. Richard Pipes



انجام داده‌اند بسیار تأثیرگذار بوده است. از جمله آنها روی مدوودف<sup>۱</sup> است که اطلاعات تازه ای درباره پاکسازی‌های استالینی ارائه کرد.

برخی دانشمندان نیز تلاش کرده‌اند که گرایش‌های ذهنی را حذف کرده و به طور عینی به تحلیل مسائل بپردازند. البته رابرت کانکوست<sup>۲</sup> مورخ انگلیسی مطالعات عینی‌نگر مسائل شوروی را مردود می‌داند. وی معتقد است سیاست حوزه‌ای است که سخت‌گیری و جدیت در آن اجتناب‌ناپذیر است. خود وی تحقیقات گسترده‌ای را در زمینه استالینسم<sup>۳</sup> و برنامه دولتی کردن در اتحاد شوروی ارائه کرد. نتیجه‌گیری از رویکردهای فرهنگ سیاسی اغلب به این دلیل دشوار به نظر می‌رسد که سعی در ترکیب عناصر فرهنگی ذهنی با متن واقعیت‌های سیاسی و عینی دارند. این دشواری‌ها دانشمندان را به این واقعیت رهنمون کرده است که تغییرات اجتماعی و از جمله اقتدارگرایی در تاریخ شوروی باید در چارچوب فرایند فرهنگی و اجتماعی طولانی‌مدت تجزیه و تحلیل شوند.

یک رویکرد مهم در بررسی تحولات روسیه و اتحاد جماهیر شوروی تجزیه و تحلیل مشارکت سیاسی است. در این تجزیه و تحلیل به مرزهای مشارکت مردم در تعیین نظام سیاسی پرداخته می‌شود و بر اساس آن نظام‌های سیاسی به تک حزبی<sup>۴</sup> استبدادی<sup>۵</sup> و دموکراتیک<sup>۶</sup> تقسیم می‌شوند.

تحلیل‌گران مطالعات شوروی که با رویکرد مشارکت سیاسی به بررسی نظام‌های سیاسی در شوروی پرداخته‌اند، در قالب این پیش‌فرض‌ها و کلیشه‌های ذهنی به نتایج جالبی درباره مطالعه خود نمی‌رسند. تضاد بین ارزش‌ها و اهداف کمونیسم و مارکسیسم با اهداف لیبرال دموکراسی غرب، خود از پیش نتایج را تعیین می‌کرده است. اگرچه اقتدارگرایی در نظام تک حزبی شوروی قابل انکار نیست، اما این تحلیل‌گران اغلب با موضعی تدافعی وارد موضوع می‌شدند و بررسی‌های آنان همراه با نوعی پیشداوری بوده است که «می‌یر» از آن به «تجلیل از سیستم خودی» تعبیر می‌کند و به همین دلیل بسیاری از تحلیل‌گران مشارکت سیاسی در شوروی از رعایت نکردن حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها یا نژادپرستی و تبعیض زبانی انتقاد کرده‌اند، در حالی که تحولات بعدی نیز نشان داده است که در دهه‌های پایانی عمر شوروی این مسائل دغدغه جدی درون جامعه اتحاد جماهیر شوروی نبوده است.

1. Roy Medvedev
2. Robert Conquest
3. Stalinism
4. Totalitarian
5. Autoritarian
6. Democratic

پژوهش‌های مقایسه‌ای نظام‌های سیاسی درباره اتحاد جماهیر شوروی هرچند جالب و جذاب هستند، اما با یک نگاه واقع‌بینانه می‌توان دریافت که دموکراسی پاسخی اتوماتیک به پایان یافتن اقتدارگرایی نیست و در این زمینه در نظر گرفتن ویژگی جوامع مورد مطالعه ضروری است. بررسی جوامع و جمهوری‌های شوروی در دوره پس از فروپاشی نیز این واقعیت را ثابت می‌کند که گذر از اقتدارگرایی بیش از جریان سقوط ساختارهای پیشین توجه ما را به وظیفه ایجاد ساختارهای نوین جلب می‌کند. به همین دلیل در تحقیقات نوین در این زمینه انواع نظام‌های اقتدارگرا و گرایش‌ها و جهت‌گیری‌های متفاوتی که اینگونه نظام‌ها دارند مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد.

چارچوب نظریه‌های انقلاب نیز یکی از قالب‌های عمده است که در مطالعات شوروی‌شناسی به کار گرفته شده است. در چارچوب نظریه انقلاب علاوه بر بررسی ماهیت انقلاب اکتبر در روسیه به شکل مقایسه‌ای با انقلاب‌های آمریکا، فرانسه و انگلیس ویژگی‌ها و وجوه تمایز آنها مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. تحولات شوروی و بیش از همه وقوع انقلاب اکتبر در حوزه‌های دانشگاهی بدون تردید سبب غنی شدن مباحث مربوط به انقلاب شده است. علاوه بر ظهور شکلی نوین از انقلاب‌ها که وجوه بسیار متمایزی از سایر موارد داشته است، وقوع انقلاب اکتبر به شناخت دقیق‌تر و افزایش دانش در زمینه ماهیت انقلاب‌های پیشین نیز کمک کرده است.

نظریه توسعه نیز از جمله چارچوب‌های اصلی مطالعات شوروی بوده است. دانشمندان علم توسعه در این زمینه تا آنجا پیش رفتند که توسعه مارکسیستی و سوسیالیستی را به عنوان راه سوم توسعه در کنار دو شکل دیگر توسعه قرار دادند و رشد اقتصادی در چارچوب افکار مارکسیستی و نظام سوسیالیستی را یکی از راه‌های عمده رسیدن کشورها به توسعه قلمداد کردند. شوروی‌شناسی و بررسی نوع سوسیالیستی رشد و توسعه کشورها به میزان زیادی سبب گسترش علوم و مباحث مربوط به توسعه نیز شده است. رشد چشمگیر اقتصادی در شوروی طی چند دهه و گذر از جامعه کشاورزی و فئودالی و رسیدن به نقطه‌ای که در بسیاری از صنایع با کشورهایی که چند سده سابقه توسعه داشتند رقابت کند و همچنین تغییرات گسترده در جوامع داخلی شوروی و جمهوری‌ها و گذر آنان از جوامع به طور کامل سنتی به مدرن و همچنین رشد فراگیر آموزش و فرهنگ در میان مردم این کشور از جمله دلایلی بود که نظر محققان علم توسعه را به شوروی جلب می‌کرد. پس این دانشمندان به تبع رویکردهای کلی خود در حوزه‌های علوم سیاسی و اقتصادی دیدگاهی نیز در عرصه بررسی وضعیت شوروی

در دهه‌های متمادی و همچنین آینده این کشور عرضه می‌کردند. رویکردها و روش‌شناسی‌های مورد اشاره بخشی از عمده‌ترین تحلیل‌های مربوط به مطالعات شوروی است که از اوایل قرن بیستم در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا شکل گرفت. این پژوهش‌ها پس از جنگ جهانی دوم و از سال ۱۹۴۹ که اتحاد جماهیر شوروی به قدرت برابر با ایالات متحده آمریکا تبدیل شد، در آمریکای شمالی در دهه ۷۰ رشد چشمگیری یافت و در دهه ۸۰ به اوج خود رسید.

### بحران شوروی‌شناسی

مطالعات شوروی‌شناسی درست در میانه دهه هشتاد که در ایالات متحده آمریکا به اوج خود رسیده بود، با انجام یک پروژه تحقیقاتی جامع با حمایت و حضور مراکز مختلف و چاپ آن در قالب یک مجموعه مقالات به میزان زیادی کمبودها و ناکامی‌های خود را به نمایش گذاشت. مدت‌ها بود که یکی از دغدغه‌های عمده شوروی‌شناسان، بررسی امکان تغییرات احتمالی گسترده در شوروی و امکان سست شدن پایه‌های نظام سیاسی حاکم بر این کشور بود. دانشمندان شوروی‌شناس در برابر این سؤال اساسی قرار داشتند که آیا بررسی‌های آنان با رویکردهای مختلف در زمینه جامعه شوروی نشانه‌هایی از ضعف جدی در ساختار سیاسی و از هم گسیختگی اجتماعی یا تثبیت و ناتوانی در اداره اقتصاد کشور را حکایت می‌کند یا نه؟ تحقیقات دانشمندان در همه حوزه‌ها رویکردی انتقادی به وضعیت شوروی داشت و سؤال اساسی این بود که آیا ساختار نظام سیاسی حاکم بر شوروی اصلاح‌پذیر است و حاکمیت شوروی با ایجاد تغییرات تدریجی بحران‌هایی را که در لایه‌های زیرین وجود داشت پشت سر خواهد گذاشت یا بحرانی فراگیر نظام موجود در شوروی را به بن بست خواهد کشاند؟

شوروی‌شناسان درباره پیش‌بینی آینده شوروی و پاسخ به این پرسش که آیا شوروی فرو خواهد پاشید یا راه خود را با تغییرات و اصلاحات طی خواهد کرد، بررسی‌های علمی انجام دادند. یک پژوهش مشترک دانشمندان شوروی‌شناس که در آمریکا در اوایل دهه هشتاد با حضور جمع فراوانی از این دانشمندان و با یک بودجه هشت میلیون دلاری انجام شد در سال ۱۹۸۳ در قالب مجموعه مقالات با عنوان «پس از برژنف» توسط انتشارات دانشگاه ایندیانا چاپ شد. در مجموعه این کتاب که توسط سر ویراستار تدوین شد چنین آمده بود:

«همگی ما به یک نتیجه رسیدیم و توافق داشتیم که کمترین احتمالی وجود ندارد

که اتحاد شوروی بتواند از نظر سیاسی به صورت دموکراسی درآمد یا درآینده‌ای قابل پیش‌بینی فرو پاشد» (لئوپولد، ۱۳۷۴، ص ۱۵۳). جالب اینجا است که فقط دو سال پس از انتشار نتایج این تحقیق و با روی کار آمدن میخائیل گورباچف، اصلاحات سیاسی و اقتصادی در شوروی آغاز شد که در نهایت نیز در پایان دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ منجر به فروپاشی این ابرقدرت بزرگ شد. چاپ این مجموعه، به ویژه محتوای مقدمه آن گویی می‌خواست به طور روشن داغ ناکامی را بر پیشانی شوروی‌شناسی برای همیشه حک کند. اگرچه مجموعه مقالات پیش گفته بر یک نوع خوش‌بینی استوار بود، اما واقعیت این است که تصور عمومی موجود در میان سیاستمداران و دانشمندان در اوایل دهه ۸۰ میلادی درباره اتحاد جماهیر شوروی از وجود ثبات در این کشور حکایت می‌کرد. در این دوره هیچ گونه تنش یا از هم گسیختگی سیاسی، اقتصادی و یا اجتماعی وجود نداشت.

اما در اوایل دهه ۸۰ تحلیل‌گران وضعیت را در شوروی و پس از نزدیک به دو دهه حکومت لئونید برژنف دارای ثبات نسبی می‌دانستند. جان کنت گالبرایت<sup>۱</sup> اقتصاددان سرشناس در سال ۱۹۸۴ یک سال پیش از به قدرت رسیدن میخائیل گورباچف نوشت: «سیستم شوروی در سال‌های اخیر به پیشرفت اقتصادی چشمگیری دست یافته» و «از سر و وضع عابران شهرهای شوروی رفاه رو به رشدی به چشم می‌آید.» سورین بیالر<sup>۲</sup> دانشمند دیگر شوروی‌شناس در سال ۱۹۸۶ و یک سال پس از روی کار آمدن میخائیل گورباچف در این زمینه نوشت: «شوروی بحران کارآمدی را از سر می‌گذراند نه بحران بقا را و به طور حتم در خطر فروپاشی نیست» (لئوپولد، ۱۳۷۴، ص ۱۵۵).

در این سال‌ها میل به ثبات در شوروی در میان تحلیل‌گران به طور تقریبی به یک اصل عمومی تبدیل شده بود. گسستگی‌های به وجود آمده در دوران خروشچف، نه تنها در حکومت هجده ساله برژنف ترمیم شده بود، بلکه وضعیت اقتصادی نیز بهبود یافته بود. بسیاری بر این باور بودند که خروشچف و برژنف به این توفیق دست یافته‌اند که در جامعه شوروی یک نوع قرارداد اجتماعی وضع کنند و با مردم در زمینه آرامش سیاسی در مقابل تأمین حداقل زندگی خوب برای همگان به توافق رسیده‌اند.

در شوروی این واقعیت محسوس بود که گرایش جدی به تغییر مشاهده نمی‌شد. کشتارهای استالینی و فشارها به فراموشی سپرده شده بود و در ذهن مردم اتحادیه شوروی

1. G.K. Gilbrat

2. S. Bialer

اکنون بیشتر افتخاراتی که شوروی آفریده بود از جمله پیروزی در جنگ جهانی دوم در ذهن‌ها مجسم بود. این جامعه شامل مردمانی می‌شد که در حالی که در اوایل قرن بیستم اکثر آنان بی‌سواد بودند، اکنون نرخ باسوادی بالای ۹۵ درصد داشتند. جمهوری‌های داخل شوروی، تعارض‌های قومی و فرهنگی با نظام سوسیالیستی را پشت سر گذاشته بودند و اکنون دهه‌های متمادی بود که برای کسب منافع بیشتر از طریق همان چارچوب تلاش می‌کردند. با اینکه ایجاد هویت نوین سوسیالیستی به طور کامل به نتیجه دست نیافته بود، اما یک احساس مشترک به عنوان فرد شوروی در سراسر خاک شوروی پدید آمده بود. نشانه‌های فروپاشی نیز آنچنان که در برخی دولت‌ها دیده شده است یا به عنوان مثال در امپراتوری رم یا عثمانی مشهود بود، در اتحاد جماهیر شوروی ثبت نشده است. در امپراتوری رم قدیم و امپراتوری عثمانی پس از یک دوره طولانی مشکلات و از هم گسیختگی عمیق فروپاشی منجر به زوال آنها شد، در حالی که فروپاشی شوروی زمانی رخ داد که این ابرقدرت در اوج بود و با هیچگونه تهدید و خطر فوری داخلی یا خارجی مواجه نبود.

در میان دانشمندان شوروی‌شناس، کسانی نیز یافت می‌شوند که برخلاف جریان غالب در مطالعات شوروی چندان به آینده وضعیت در اتحاد جماهیر شوروی خوشبین نبودند. یکی از معدود کسانی که طی نزدیک به سه دهه بر خلاف جریان غالب، معتقد به اصلاح‌ناپذیری سیستم شوروی بود و بر آن پافشاری می‌کرد، زیبگنو برژینسکی بود. وی در سال ۱۹۶۹ مجموعه مقالاتی از چهار نویسنده را با عنوان «تنگناهای تغییر در سیاست شوروی» منتشر کرد و چنین نتیجه گرفت که وقوع اصلاحات مؤثر در نظام سیاسی و اقتصادی شوروی غیر محتمل است، این کشور رو به نابسامانی دارد و به همین دلیل فرو خواهد پاشید. آندری آمالریک<sup>۱</sup> نویسنده روس نیز در سال ۱۹۶۹ کتابی با نام «اتحاد شوروی تا ۱۹۸۴ پایدار خواهد بود؟» منتشر کرد و در آن، آینده نامناسبی را برای نظام شوروی پیش‌بینی کرد. مالریک در ۱۹۷۶ از شوروی اخراج شد (لنپولد، ۱۳۷۴، ص ۱۵۹).

نویسنده دیگری با نام الکساندر شتروماس که یک مهاجر اهل لیتونی بود، با همراهی مورتون کاپلان در مقالات خویش در مجموعه مقالاتی که برای آزمون بین‌المللی ژنو نوشته شده بودند، امکان سقوط سیستم شوروی را طی یک دهه به طور واضح پیش‌بینی کردند. برخی از نویسندگان در زمینه ناکامی‌های شوروی و امکان وقوع انفجار در این کشور توجه دیگران را به خلاف واقعیت بودن آمارها و ارقام ارائه شده از سوی شوروی جلب می‌کردند. نظر به اینکه نظریه‌پردازان ثبات شوروی از جمله به آمارهایی

1. Andre Amalrik

تکیه می‌کردند که از سوی مقامات و نهادهای اتحاد جماهیر شوروی اعلام می‌شد و بر اساس آنها ثبات و رشد اقتصادی را در این کشور نتیجه می‌گرفتند، این گروه به این نکته اشاره می‌کردند که در شوروی اطلاع‌رسانی به طور عجیبی کانالیزه و در انحصار دولت است و بخش‌های اقتصادی نیز برای دولت در زمینه فعالیت خویش گزارش‌های اداری مبالغه‌آمیزی تهیه می‌کنند که به هیچ وجه قابل اعتماد نیستند. اورول، یک نویسنده سرشناس برای زیر سؤال بردن ارقام و آمار در شوروی، صحنه‌ای را ترسیم می‌کند که در آن قدرت حاکم اعلام می‌کند که در یک سال پنجاه میلیون جفت کفش تولید شده، در حالی که حتی یک جفت کفش هم تولید نشده است.

البته در حوزه شوروی‌شناسی، با توجه به نظریه عمومی ثبات و اصلاح‌پذیری طی دهه‌های ۷۰ و ۸۰، این سازهای مخالف چندان به گوش نمی‌رسید. شاید سرشناس‌ترین نظریه‌پرداز فروپاشی شوروی را بتوان برژینسکی نامید که دیدگاه‌های هرچند روشن و شفاف او احتمالاً ناشی از دشمنی عمیق او با شوروی و حضورش در صحنه سیاست درک می‌شد. در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت مطالعات شوروی چنانکه باید، نتوانست ضعف و نارسایی‌های موجود در شوروی را دریابد و حتی یک سلسله تحقیقات گسترده با بودجه هشت میلیون دلاری در فهم شتاب تحولات در شوروی و پیش‌بینی فروپاشی آن ناکام ماند. در زمینه این ناکامی تجزیه و تحلیل‌های مختلفی ارائه شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

### دلایل بحران در شوروی‌شناسی

برخی از نویسندگان در این زمینه مدعی شده‌اند که پژوهش‌های شوروی‌شناسان با وجود گذشت چند دهه از انقلاب اکتبر بیش از آنکه به بررسی مسائل عینی در جامعه شوروی بپردازد، ناشی از پیشداوری‌های ذهنی درباره انقلاب اکتبر، ماهیت آن و همچنین نسبت‌شناسی بلشویسم بود. در واقع تحقیقات به دو دسته تقسیم می‌شدند؛ یا پروژه‌هایی مربوط به کل سیستم شوروی بودند که به شکل‌های یادشده بودند و یا پژوهش‌های مربوط به مسائل جزئی بودند که جزئی‌گرایی افراط‌آمیز اینکه آنها را در یک حلقه کلی بتوان قرار داد و نتایج کلی از آن به دست آورد عقیم می‌کرد.

به تعبیر دیگری مطالعات شوروی ضعف روش‌شناسی داشت و یک نوع هم‌تکمیلی نیز میان تحقیقاتی که صورت می‌گرفت وجود نداشت. تحقیقات شوروی‌شناسی، در حالی که بین رشته‌ای بود، اما از یک روش‌شناسی بین رشته‌ای بهره نمی‌برد، بلکه شکل

ارگانیک داشت و دانشمندان علوم مختلف هر یک به فراخور رشته و تخصص خود مشغول بررسی بخشی از موضوع بودند (لئوپولد، ۱۳۷۴، ص ۱۶۰).

سیاست‌زدگی بیش از اندازه بدون تردید یکی از ضعف‌های عمده مطالعات شوروی است. بخش عمده بررسی‌های انجام گرفته درباره شوروی تحت تأثیر جدی رویکرد نویسندگان آنها به فلسفه سیاسی حکومت در قرن بیستم و همچنین نگاه آنان به ساختار سیاسی اتحاد جماهیر شوروی قرار دارد. از سوی دیگر موضوعات عمده مورد تحقیقات را مسائلی همچون انقلاب بلشویکی، کشتارهای دسته جمعی، تصفیه‌های استالینی، ک گ ب، جنگ سرد، توان هسته‌ای شوروی، استالین زدایی، موازنه قوا و ... تشکیل می‌دهند. هم در موضوعاتی که مورد بررسی قرار می‌گرفتند و هم در متدولوژی و رویکردی که به کار گرفته می‌شد، کمتر با مواردی از رویکردهای جامعه‌شناسانه، مردم‌شناسانه و بررسی‌های فرهنگی و هویتی مواجه هستیم. شاید بتوان گفت انقلاب اکبر چنان سهمگین و نظام سیاسی شوروی آنچنان در سیاست جهانی تأثیرگذار بود که فرصتی برای پرداختن محققان به لایه‌های اجتماعی و مردمی این تحولات فراهم نمی‌کرد.

حضور گسترده دانشمندان مهاجر از شوروی و بلوک شرق در فضای مطالعات شوروی از جمله علل سیاست‌زدگی مفرط در این حوزه شمرده می‌شود. این مهاجران که اغلب اخراج شده، فرار کرده یا مجبور به ترک وطن خویش شده بودند، اغلب احساسات شدید ضد بلشویکی داشتند و برخی از آنان به فعالیت‌های پژوهشی خود نیز به عنوان بخشی از مبارزه سیاسی که علیه رژیم حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی صورت می‌دهند می‌نگریستند. ارتباط نهادهای نظامی و امنیتی با برخی مراکز پژوهشی شوروی‌شناسی نیز سبب سوق دادن این مراکز به سوی پروژه‌های سیاسی و امنیتی شده بود.

یکی دیگر از دلایل ناکامی شوروی‌شناسی در پیش‌بینی فروپاشی شوروی میل به ثباتی بود که در این حوزه حکمفرما بود. این موضوع را از زوایای مختلف می‌توان تشریح کرد. ابتدا اینکه گذشت دهه‌های متمادی از تشکیل اتحاد جماهیر شوروی انتظار کسانی را که گمان می‌کردند این سیستم سیاسی قابل دوام نیست به سر برده بود و بسیاری از پژوهشگران را متقاعد کرده بود که سیستم شوروی با اصلاحات و تغییرات درونی راه به پیش خواهد برد. از قتل عام‌ها و سرکوب‌های شدیدی نیز که پس از انقلاب اکبر صورت گرفته بود و نفرت زیادی از رژیم شوروی در ذهن پژوهشگران ایجاد کرده بود چند دهه سپری شده بود و دیگر نظام حاکم بر شوروی در ذهن مخالفانش آن نظام منفور پیشین نبود. ناکامیابی‌های پی در پی سرمایه‌داری و مشکلات مختلفی که در اقصی نقاط جهان پدید آورده بود و

اشتباه‌های جنگ ویتنام در این میل به ثبات وضعیت در شوروی تأثیرگذار بودند. دو عامل مهم دیگر در این زمینه یکی خدمات بزرگی است که شوروی با دادن نزدیک به سی میلیون قربانی در جنگ جهانی دوم و همچنین در حذف فاشیسم و نازیسم از نقشه سیاسی جهان کرده بود و دیگر اتکای بیش از اندازه شوروی‌شناسان به مدارک و اسناد رسمی بود. پژوهشگران برای دسترسی به منابع مستقل با مشکل جدی مواجه بودند و از زمانی که طی دهه ۸۰ امکان بیشتری را برای رفت و آمد به شوروی پیدا کردند نیز این کار در چارچوب کنترل شده، از سوی دولت شوروی و اغلب در چارچوب همکاری با مراکز رسمی در شوروی صورت می‌گرفت. ضمن اینکه همین رفت و آمدهای حداقلی، میل باطنی برای حفظ این وضعیت و رفت و آمد را نیز در پژوهشگران شوروی‌شناس ایجاد کرده بود. به این معنی که یک نوع میل به ثبات در خود شوروی‌شناسان نیز پدید آمده بود.

### تحلیل فروپاشی اتحاد شوروی

با فروپاشی اتحاد شوروی و زوال کامل بلوک شرق، جغرافیای مطالعات منطقه‌ای و کشورشناسی نیز تغییرات اساسی کرد. اتحاد جماهیر شوروی دیگر وجود نداشت و روس‌شناسی<sup>۱</sup> مفهوم خود را از دست داد.

شاید به جرأت بتوان گفت همچنان که وقوع انقلاب اکتبر و حوادثی که در پی آن آمد، دنیا را شگفت‌زده کرد و بسیاری از پژوهشگران را در دنیا به قلم زدن و تحقیق در این زمینه برانگیخت، به همان اندازه یا بیشتر فروپاشی شوروی نیز در میان مردم دنیا به ویژه سیاستمداران و محققان علوم سیاسی و اجتماعی هیجان ایجاد کرد. همه محافل دانشگاهی و تحقیقاتی دنیا در اوایل دهه ۹۰ بی‌وقفه متوجه فروپاشی شوروی و بررسی عوامل آن شدند. با توجه به ظهور کشورهای جدید در نقشه دنیا، مراکز متعددی نیز در کنار روسیه‌شناسی به مطالعات حوزه آسیای مرکزی و قفقاز پرداختند (نقیب زاده، ۱۳۸۱).

فروپاشی شوروی به طور جدی به تحقیقات در زمینه مسئله هویت و بحران هویت دامن زد. استقلال یافتن جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز و حفظ اصالت قومی و دینی توسط مردمان این جمهوری‌ها و همچنین جمهوری‌ها و مناطق خودمختار داخل فدراسیون روسیه دلیلی بر این واقعیت انگاشته می‌شد که یکی از عوامل اصلی فروپاشی شوروی توفیق نیافتن این کشور در ایجاد هویت نوین

1. Sovietology



سوسیالیستی و ناکام ماندن برنامه‌های ایجاد خلق واحد بوده است. کلیفورد گیرتز<sup>۱</sup> روند تدوین هویت ملی در جوامع نو استقلال را نوعی انقلاب یکپارچه‌کننده می‌داند و بر این باور است که در نتیجه این انقلاب «نوعی خاص از آگاهی در میان عده‌ای از مردم پدید می‌آید که بر اثر آن شماری از افراد طوری به یکدیگر نزدیک می‌شوند که اختلاف‌های ناشی از کشمکش‌های اقتصادی و قشربندی‌های اجتماعی کمرنگ می‌شوند» (Geertz, 1963, p. 111). عناصر اصلی هویت‌ساز نیز رابطه سه مفهوم هویت‌سازی، ملت‌سازی و دولت‌سازی از جمله موضوعات مورد توجه تحلیل‌گران مسائل جمهوری‌ها بوده است.

### آموزه‌های دوره پسا شوروی

دانشمندان مختلف که مشغول تحقیق درباره کشورهای پسا کمونیستی بوده‌اند، در طی پانزده سال گذشته در واقع به دنبال پاسخ به این پرسش بوده‌اند که تغییرات فراگیر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در این کشورها چه چیزی به ما یاد می‌دهند. از لحاظ نظری نیز این دانشمندان در مقابل این سؤال قرار داشته‌اند که این تغییرات در چه چارچوب نظری قابل فهم است و تجربه گذار پس از شوروی نیز چه بینش‌های نظری جدیدی به ما ارائه می‌کند.

امروزه ترکیب تغییر و تداوم به عنوان ویژگی اصلی کشورهای این منطقه در دوره پسا کمونیسم به شمار می‌آید. برخی از دولت‌ها همچون اتحاد جماهیر شوروی و آلمان شرقی ناپدید شده‌اند، برخی چون چکسلواکی و یوگسلاوی تقسیم شده‌اند و سایر دولت‌ها مانند روسیه، قزاقستان و گرجستان دست نخورده مانده‌اند، اما دچار درگیری‌های داخلی و مناقشات بالقوه هستند. برخی به شدت به اقتصاد بازار روی آورده‌اند و کشورهایی نیز هستند که ترکیبی از نظام برنامه‌ریزی شده پیشین و شیوه اقتدارطلبانه را با اصلاحاتی حفظ کرده‌اند.

در مدتی که از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی می‌گذرد، دانشمندان به این درک نائل شده‌اند که نظریه سیاست مقایسه‌ای به مقدار زیادی به درک ما از تغییرات بزرگی که در فضای شوروی رخ داده است کمک می‌کند. در واقع این تغییرات به تکامل نظریه سیاست مقایسه‌ای نیز انجامیده است (Latin, 2000, p.3).

واقعیت این است که مطالعات شوروی و پسا شوروی در طی تمام سال‌های پس از

1. Clifford Geertz

فروپاشی در موضعی تدافعی بوده است، ضمن اینکه در حوزه سیاست مقایسه‌ای نیز نظرات جدید تغییر اجتماعی شکل نگرفته‌اند (Mcfaul & Stoner, 2005, pp.10-15). بسیاری از دانشمندان پذیرفته‌اند که تغییرات غیر منتظره را نمی‌توان توسط نظریه شرح داد. کنت والتز<sup>۱</sup> حتی تا آنجا پیش رفته که اظهار داشته است نظریه‌ها حتی نباید سودای توضیح تغییر را داشته باشند. وی مدعی است که «نظریه، رخدادهای دوباره و تکرارها را توضیح می‌دهد، نه تغییرات را». به این ترتیب به واقعیت حاکمیت مدل‌های ایستا و تکاملی بر رشته شوروی‌شناسی مانند سایر نظریه‌ها در علوم اجتماعی و سیاسی اشاره می‌شود (Waltz, 1979).

برخی پژوهشگران جوان به این نتیجه رسیده‌اند که روسیه موردی منحصر به فرد است و نظریه‌هایی که برای توضیح دیگر کشورها توسعه یافته‌اند، قابلیت کاربردی برای توضیح این موجود مرموز و پیچیده را ندارند. این دانشمندان می‌توانند به ضرب‌المثل معروفی که خود روس‌ها درباره روسیه می‌گویند نیز استناد کنند که ترجمه آن به این ترتیب است: «با عقل و استدلال، روسیه را نمی‌شود فهمید». در بخش دیگری طیفی از دانشمندان تلاش می‌کنند روسیه را زیر نظریه‌های کلی دیگر در حوزه علوم اجتماعی و سیاسی بررسی کنند. هرچند این دانشمندان پس از اینکه خود را در محاصره مدل‌هایی می‌بینند که خاستگاه و موارد کاربرد آن بیشتر منطقه آمریکا است، در تنگنا قرار می‌گیرند (Cohen, 2000). از آنچه در زمینه ناکامی نظریه‌ها در توضیح شرایط نوین در روسیه و کشورهای پیرامون رخ داده است، می‌توان استنباط کرد که هنوز زود است که پدیده‌های موجود و تحولات جاری در این جمهوری‌ها در چارچوب مدل‌های ایستای علوم سیاسی بررسی شوند. از سوی دیگر نیز تا ابد نمی‌توان با یک داده تاریخی یعنی پایان کمونیزم تحولات جاری را تبیین کرد. اینگونه برداشت می‌شود که همه تغییرات تدریجی نیستند، بلکه بسیاری از آنها از جمله تغییر و توسعه رژیم‌های سیاسی، ناگهانی هستند و روند تحولات وقتی به آستانه بحران و انقلاب رسید، انواع نتایجی که از تغییر انقلابی می‌توان انتظار داشت، بسیار متفاوت هستند.

در مجموع در سال‌های پس از شوروی، اگرچه یک چارچوب نظری مشترک و مدون برای توضیح تغییرات ارائه نشده است، اما با بهره‌گیری از مدل‌های پیشین، جنبه‌های مختلف این تحولات بررسی شده است. در پاییز سال ۲۰۰۰ در دانشگاه پرینستون، کنفرانسی علمی با عنوان «ده سال پس از فروپاشی اتحاد شوروی؛ درس‌های مقایسه‌ای و چشم‌اندازها» برگزار شد. مقالات ارائه شده به این همایش نشانگر بررسی جوانب مختلف

1. Kenneth Waltz

موضوع است. فیلیپ رودر<sup>۱</sup>، یکی از شرکت‌کنندگان در این همایش در مقاله خود در بررسی تحولات پسا شوروی از وقوع این حوادث به پیروزی دولت ملت‌ها در زمانی که هویت‌های ملی به طور جدی از نیروهای جهانی شدن تأثیر گرفته‌اند، تعبیر می‌کند. رودر «شکست ادغام سیاسی» گروه‌های قومی توسط رژیم کمونیستی را دلیل اصلی فروپاشی می‌داند و ایجاد دولت ملت‌های جدید را به برنامه‌های نهادهای سیاسی رژیم شوروی و بخصوص برنامه فدرالیسم قومی مربوط می‌داند (Roeder, 2005, pp. 45-21).

در همین همایش علمی، مایکل مک فال<sup>۲</sup> بحث را از این موضوع که چرا دولت ملت‌ها در فضای پسا کمونیستی ظهور کرده‌اند به انواع مختلف رژیم‌هایی که برای حکومت بر این دولت-ملت‌ها ظهور کرده‌اند می‌کشاند. وی با اشاره به این واقعیت که از بیست و هشت کشوری که پس از تخریب دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ و فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ کمونیسم را کنار گذاشتند، تنها تعداد محدودی وارد فهرست دموکراسی‌های لیبرال شده‌اند و تعداد بیشتری از آنها طیف‌های مختلفی از دیکتاتوری یا رژیم‌های انتقالی بی‌ثبات هستند، تلاش می‌کند که به این پرسش پاسخ دهد که چرا برخی دولت‌ها کمونیسم را به نفع دموکراسی کنار می‌گذارند. در حالی که بقیه، حاکمیت اقتدارطلبانه را حفظ می‌کنند. وی در تأیید رهیافت‌های بازیگر محور که بر تحلیل‌های موج سوم دموکراتیک‌سازی غالب است، فرضیه‌های اصلی ادبیات قدیمی‌تر مربوط به رابطه بین شیوه گذار و نوع رژیم حاصله را زیر سؤال می‌برد (Mcfaul & Stoner, 2005, pp. 58-70).

دو دانشمند دیگر به نام کاترین استونر ویس<sup>۳</sup> و تیموتی کالتون<sup>۴</sup> مسائلی خاصی را که در ذات گذار روسیه در دهه اخیر قرار داشته‌اند، بررسی می‌کنند و بینش نظری جدیدی نسبت به رژیم‌های انتقالی به طور کلی ارائه می‌دهند. استونر ویس معتقد است که ناتوانی دولت ملی برای تضمین انسجام و ارائه کالاها و خدمات اساسی که توسط قانون اساسی و قوانین فدرال تضمین شده‌اند، به نوبه خود تا حدودی نهادینه نشدن دولت و روابط دولت جامعه را در پی دارد. کالتون به بررسی گسترده احزاب و نقش آنها در روسیه کنونی می‌پردازد. وی که بیشتر دغدغه روابط دولت-جامعه را دارد به جهت‌گیری‌های مردمی در رابطه با نظام حزبی و احزاب سیاسی در روسیه پس از شوروی توجه خاصی می‌کند (Mcfaul & Stoner, 2005, pp. 173-190).

1. Philip Roder
2. Michael MC Faul
3. Kathryn Stoner-Weiss
4. Timothy Colton

والری بونس<sup>۱</sup> یک دانشمندان سرشناس دیگر در این همایش این موضوع را بررسی می‌کند که مورد روسیه چه چیزی درباره دموکراسی و دموکراتیک شدن به ما یاد می‌دهد. وی معتقد است گذار خاص روسیه باید نظریه پردازان دموکراتیزه شدن را وادار به تجدید نظر در خصوصیات قدیمی شان کند. بونس به ویژه استدلال می‌کند که دموکراسی روسی به شدت غیرمحمتمل و به نحو شگفت‌آوری خودسرانه است (Valerie, 2005, pp. 207-225). بونس برخلاف اکثر تحلیل‌گران دموکراسی که با اشاره به نارسایی دموکراسی روسی معتقدند روس‌ها و بقیه جهانیان در واقع خوش‌شانس هستند که روسیه هنوز سقوط دموکراتیک را تجربه نکرده است، با بهره‌گیری از دیدگاه، جوئل هلمن<sup>۲</sup> استدلال می‌کند که خصلت معیوب دموکراسی روسیه، به طور دقیق آن چیزی است که باعث می‌شود تداوم یابد. وی این فرضیه اساسی که یک نوع رابطه همبستگی ضروری و مثبت بین کیفیت دموکراسی و پایداری آن وجود دارد را زیر سؤال می‌برد (Joel, 1998, pp. 203-234).

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

روسیه‌شناسی با وجود داشتن پیشینه طولانی در مراکز دانشگاهی جهان، هنوز هم از پیچیده‌ترین مقوله‌های کشورشناسی است. گستردگی سرزمین، تنوع قومی و مذهبی و تداوم تحولات سیاسی بر ابهامات این حوزه افزوده است و تجربه این موضوع در مراکز دانشگاهی جهان می‌تواند برای بنیان‌گذاری چنین رشته‌ای در کشورمان بسیار مفید باشد. ابهام مهم در این حوزه مطالعاتی گستره اطلاق عنوان روس پژوهی است.

برخی مراکز پژوهشی شوروی‌شناسی از ۱۹۹۱ به بعد عبارت اروپای شرقی را به کار گرفتند. به این ترتیب طیف گسترده‌ای از کشورهای کمونیست سابق در این واژه جای می‌گرفتند. برخی نویسندگان اشکال این واژه را آن می‌دانند که کشورهایی مانند لهستان، مجارستان و چکسلواکی ترجیح می‌دهند که آنها را جزو اروپای مرکزی تلقی کنند. کشورهای بالتیک شامل لیتوانی، لتونی و استونی نیز ممکن است مایل باشند که خود را اسکاندیناوی یا فقط بالتیک قلمداد کنند. بخش عمده‌ای از کشورهای اروپای شرقی، هم اکنون به عضویت اتحادیه اروپا درآمده‌اند. برای احتراز از این ابهام برخی مراکز پژوهشی نیز روسیه و شرق اروپا را در کنار هم به عنوان نام مراکز پژوهشی یا مجلات خود برگزیده‌اند (Joel, 1998, pp. 203-234).

1. Valerie Bunce

2. Joel S. Hellman

برخی مؤسسه‌های پژوهشی جدید که پس از فروپاشی شوروی کار خود را آغاز کرده‌اند، با نام «مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز» یا «مطالعات روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز» فعالیت می‌کنند. به هم خوردن معادلات پیشین و ظهور روسیه به عنوان یک قدرت جدید جهانی که پایه‌های عمده قدرت آن در منطقه اطراف آن استوار است و در نهایت ابهام ویژه موجود در این واژه که مناسب با وضعیت در حال تغییر جغرافیای سیاسی در منطقه اطراف روسیه است، از جمله عواملی هستند که کاربرد واژه اوراسیا را به ویژه در سال‌های گذشته رونق بخشیده‌اند (Wallace, 1993, p. 6). زمزمه بیشتر اوراسیاگرایی در داخل روسیه نیز به این وضعیت کمک کرده است. این اصطلاح، بررسی همزمان مسائل روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز و همچنین بخشی از اروپای شرقی را در قالب یک مؤسسه یا مجله فراهم می‌کند. در عین حال برخی تحلیل‌گران کاربرد واژه اوراسیا را به دلیل سیاسی و مبهم بودن آن نادرست می‌دانند.

در کنار دپارتمان‌های آموزش زبان و ادبیات روسی که تاریخچه طولانی در بسیاری کشورهای جهان دارند و فعالیت‌های پژوهشی و انتشاراتی در زمینه ادبیات و فرهنگ روس انجام می‌دهند، در برخی دانشگاه‌ها مراکز مطالعات زبان و فرهنگ اسلاو نیز فعالیت می‌کنند.

مطالعات روسیه به دو شکل دیگر نیز در جریان است، یکی در قالب انستیتوهایی در کنار مطالعات اروپا یا مطالعات اروپا و آمریکا و در موارد کمتری نیز انستیتوهای روسیه به شکل مستقل در حال فعالیت هستند.

همچنانکه پیش از این در این مقاله یادآور شدیم، یک واقعیت تلخ در مطالعات شوروی، سیاست‌زدگی آن بود. متأسفانه این شرایط بر مطالعات پسا شوروی نیز کم و بیش سایه افکنده است. اگرچه خود فروپاشی شوروی در توسعه مطالعات فرهنگی و هویتی تأثیرگذار بوده است، اما هنوز نیز حجم عمده مقالات، کتب و مجلات منتشره درباره مسائل روسیه و همچنین سایر جمهوری‌های پیشین شوروی به تحولات سیاسی آنها اختصاص دارد. این در حالی است که تحولات فراوان و تغییر اساسی رویکردها در این جمهوری‌ها در پانزده سال گذشته یک بار دیگر و برای چندمین بار عدم کاربرد کامل تئوری‌های علوم سیاسی را در این زمینه به نمایش گذاشته است. بدون تردید ضمیمه کردن رویکردهای اجتماعی و فرهنگی و تاریخی به رویکرد مطالعات سیاسی و برگزیدن یک رویکرد میان رشته‌ای می‌تواند به میزان زیادی به رفع این کمبودها کمک کند.

## منابع و مأخذ

## الف- فارسی

۱. زادوخین، الکساندر (۱۳۸۴)، مباحثات خارجی روسیه: خودآگاهی و منافع ملی، ترجمه و تحقیق مهدی سنایی، تهران: انتشارات ابرار معاصر تهران.
۲. سجادیور، محمدکاظم (۱۳۷۳)، "بحران روس شناسی و مطالعات نوین آسیای مرکزی"، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳.
۳. نفیسی، سعید (۱۳۶۷)، تاریخ ادبیات روس تا پایان دوره پیش از انقلاب، تهران: انتشارات توس.
۴. لئویولد، اونگر (۱۳۷۴)، "شکست شوروی شناسان"، ترجمه روشن وزیری، ماهنامه کلک، شماره ۶۴-۶۱.
۵. نقیب زاده، احمد (۱۳۸۱)، نقش فرهنگ در سیاست خارجی ج. ا. ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی وزارت خارجه.

## ب- انگلیسی

1. Billinhton, Ames(2004), *Russia in Search of Itself*, New York: Norton.
2. Cichock, Mark(2003), *Russian and Eurasian Politics*, New York:Longman.
3. Cohen, Stephen (2000), *Failed Crusade: America and the Tragedy of Post-Communist Russia*, USA: New York.
4. Chalmers, Johonson, (1964), *Revolution and the Social System*, Stanford; Hoover Istitution Studies.
5. Geertz, Glifford (1963), *the Integrative Revolution:Primordial Sentiments and Civil Politics in the New States*, NewYork: Free Press.
6. Joel, Hellman.s (1998), "Winners Take All: the Politics of Partial Reform in Post-Communist Transition", *World Politics*, Vol. 50, No. 2.
7. Laitin, David (2000), *Comparative Politics: The State of the Discipline*, APSA Paper.
8. Labeledz, Leopold (ed) (1989), *The Use and Abuse of Sovietology*, New Brunswick: Transaction Publisher.
9. Mcfaul, Michael & Kathryn Stoner (2005), *After the Collapse of Communism*, Cambridge University Press.
10. Valerie, Bunce (2005), *Comparative Democratization; Lessons from Russia and the Post Communist World*, London: Cambridge University Press
11. Wallace, W (1993), From Soviet Studies to Europe-Asia Studies, *Europa- Asia Studies*, Vol. 4, No. 5.
12. Waltz, Kenneth (1979), *Theory of International Politics*, New York: Mc Graw-Hill.